شرق روزنامه | instagram:sharghdaily1 | twitter:sharghdaily | youtube:sharghdaily | Telegram:SharghDaily | aparat:tasvirshargh | www.sharghdaily.com

گفت‌وگو با شهاب حسینی و حسام فرهمند، بازیگر و کارگردان فیلم سینمایی «رها»

درد مشترک آدم‌ها را به هم نزدیک‌تر می‌کند

بهناز شیربانی

«رها» عنوان نخستین ساخته سینمایی حسام فرهمند است؛ فیلمی که برای نخستین بار در جشنواره چهل‌وسوم فیلم فجر نمایش داده شد. فیلمی متعلق به سینمای اجتماعی ایران که به‌نوعی روایتگر حال و احوال این‌روزهای بسیاری از مردمان کشورمان است. فرهمند معتقد است: «بازتابی که خود فیلم دارد، فراتر از اینکه روی مسائل جامعه‌شناختی یا روان‌شناختی دست بگذارد، تأثیر اقتصاد مریضی را که وجود دارد و گریبان این خانواده را گرفته و هرکدام‌شان به نوعی درگیرش هستند، نشان می‌دهد. حتی زیرلایه شخصیت‌پردازی‌ها این نمود تأثیر شرایط اقتصادی را دارد که به‌نوعی تداعی‌کننده شرایط موجود و بازتاب هرکدام از این شخصیت‌ها در این موقعیت است». این نکات مهم درباره ساخت فیلم «رها» است که ارزش آن را دوچندان می‌کند. فارغ از قصه فیلم، چیدمان و شخصیت‌پردازی و بازی‌های این فیلم چشمگیر و دیدنی است. به اعتقاد بسیاری از منتقدان، شهاب حسینی در این فیلم به‌خوبی از پس ایفای یک نقش پیچیده و چندلایه برآمده است و در کنار او، غزل شاکری و دیگر بازیگرانی که کلیت این اثر را شکل داده‌اند. بهانه گفت‌وگوی ما با حسام فرهمند و شهاب حسینی، اکران فیلم سینمایی «رها» است که شما را به خواندن آن دعوت می‌کنیم.

عکس: عباس کوثری، شرق

آقای حسینی، نمی‌توانم «درباره الی»، «فروشنده»، «پرسه در مه» و «جدایی نادر از سیمین» را بدون حضور شما تصور کنم. نکاتی به این نقش‌ها اضافه کردید که فراموش‌کردن و به یاد نیاوردن آنها دشوار است. من «توحید» فیلم «رها» را هم نمی‌توانم به‌سادگی از خاطر ببرم. این نقش گوشه‌ای از قلب و احساس مخاطب را لمس می‌کند که نمی‌توان آن را به‌راحتی فراموش کرد. متوجهم که شخصیت‌پردازی جزئیات زیادی داشته و شما به این نقش چیزهایی اضافه کردید. از اینجا شروع کنیم که توحید را چطور شناختید؟

شهاب حسینی: من همیشه با پیشنهاد کاری مواجه می‌شوم و چیزی را که به دغدغه‌ها و باورهایم نزدیک‌تر است، انتخاب می‌کنم. به کارم صرفا به عنوان شغل و ممر درآمد نگاه نمی‌کنم. حتما باید نقش ویژگی‌هایی داشته باشد که به عنوان یک شهروند چیزی را که در جامعه و اطرافم می‌بینم، در آن نقش احساس کنم و به نوعی لبیک همکاری را بگویم. «رها» فیلم‌نامه بسیار شریف، درست و تمام و کمال و شسته‌ورفته‌ای داشت که توسط حسام فرهمند به من پیشنهاد شد. علی حسینی، فیلم‌نامه درخشانی نوشته بود و شما لطف دارید که اشاره کردید چیزی به نقش اضافه کردم. من چیز زیادی را نمی‌توانستم به توحید اضافه کنم. شاید این نقش یک ویژگی پررنگ داشت که چون نویسنده و کارگردان آن را زندگی نکرده بودند، من به آن پر و بال بیشتری دادم و احساس کردم باید پررنگ‌تر باشد و آن وجه پدرانگی بود. پدربودن خاصیتی دارد که حتما باید آن را تجربه کرد، مثل مادربودن. برای کسی که آن را تجربه نکرده، ممکن است خیلی روشن نباشد. در طول کار به حسام عزیز گفتم احساس می‌کنم بر حسب غریزه پدری، ویژگی‌هایی از این دست در این شخصیت پررنگ‌تر شود. ویژگی حمایتی و محافظت از خانواده مهم‌ترین ویژگی توحید بود. بااین‌حال اگر «رها» به‌اصطلاح فیلم خوبی از آب درآمده است، محصول اندیشه و تفکر یک دوست خوب مثل حسام است و تعامل درجه‌یکی که به عنوان کارگردان و بازیگر با هم داشتیم. به دنبال اثبات جایگاهمان به هم نبودیم. خودمان را دو عضو از یک تیم می‌دیدیم که برای نتیجه بهتر، موظف به پاس‌کاری‌های خوب به همدیگر هستیم.

درباره شخصیت توحید می‌توان ساعت‌ها صحبت کرد. آقای فرهمند هم در این مورد صحبت کنند تا در ادامه در این زمینه بیشتر صحبت کنیم.

حسام فرهمند: فکر می‌کنم خیلی چیزها در فیلم هست که حرف خودش را می‌زند و اگر احساس و حرف از طریق فیلم به مخاطب منتقل شود، خیلی نیاز نیست درباره آن صحبت کرد. حسی که مخاطب از فیلم می‌گیرد، گویای همه موضوعاتی است که در فیلم مطرح می‌شود. به‌جز پرداخت سینمایی و ارتباط بین بازیگر و کارگردان که حتما درباره آن صحبت خواهیم کرد. بحث دغدغه‌مندبودن اتفاق مهمی است. موردی که من و محمدعلی حسینی (نویسنده) با آن همراه شدیم و با شهاب جان توانستیم پیش برویم، فراتر از رابطه کارگردان و بازیگر بود که ممکن است مسائل تکنیکی خودش را هم داشته باشد. دغدغه‌مندی ویژگی بارز این همکاری بود که فکر می‌کنم بعد از خوانش فیلم‌نامه برای شهاب عزیز هم این اتفاق افتاد و چون شناخت دیرینه‌ای از هم داشتیم، در اولین جلسه‌ای که با هم صحبت کردیم و حتی یک مکالمه تلفنی بود، به نظرم این پیوند برقرار شد و این هم‌صدایی و هم‌دغدغه‌بودن در مورد موضوعی که در فیلم مطرح می‌شود، باعث شد فضایی ایجاد شود که من و شهاب به هم نزدیک شویم و هم‌کلام و همراه شدیم و به قول شهاب، «این کشتی را به حرکت دربیاوریم». این مورد برای من ارزشمند بود؛ چراکه خیلی فراتر از بحث تکنیکال است، زیرا از لایه‌های زیرین با موضوع فیلم ارتباط برقرار می‌شود و بازیگر می‌تواند با شخصیت هم‌ذات‌پنداری کند که حاصلش را در فیلم می‌بینیم. بعید می‌دانم من و شهاب درباره موضوعات تکنیکی، چه کارگردانی و چه بازیگری، خیلی حرف زده باشیم. بیشتر راجع‌به حس، موقعیت و فضایی که وجود داشت و درباره تک‌تک لحظات فیلم حرف می‌زدیم. این لحظات گفت‌وگو بین ما کوتاه بود، حتی شاید در مورد آن سکانس هم حرف نمی‌زدیم، ولی مثلا خاطره‌ای از خودم می‌گفتم و شهاب هم یک خاطره تعریف می‌کرد و می‌رفتیم سر صحنه و آن سکانس را فیلمبرداری می‌کردیم، بدون اینکه درباره دیالوگ‌ها و نوع میزانسن‌ها صحبت کنیم. این فضا باعث شد آن چیزی که در فیلم «رها» دیده می‌شود و حس هم‌ذات‌پنداری که مخاطب دارد و من هم آن را در برخورد با مخاطبان دیدم و احساس نزدیکی با شخصیت توحید و این خانواده دارند، برای آن زیرمتن است که خیلی حسی است و به شکلی که توضیح دادم شکل گرفت.

کمی با جزئیات درباره «رها» صحبت کنیم. «رها» فیلم مهمی است، چراکه طبقه اجتماعی را نشان می‌دهد؛ اتفاقی که سال‌هاست در سینمای ایران کم به آن توجه شده است. بسیاری از مردم در فیلم‌هایی از این دست خودشان را می‌بینند و از این رو اتفاق درخور تأملی است. این فیلم به شرایطی اشاره می‌کند که بسیاری از مردم طی چند سال اخیر دچارش شده‌اند؛ شرایطی که باعث تزلزل طبقه متوسط شده است و به هر حال فکر می‌کنم از این ملموس‌تر نمی‌توان آدم‌هایی با درد مشترک را تصویر کرد. به نظرم از این گزاره مهم صحبت کنیم.

شهاب حسینی: آقایان وقتی می‌خواهند در حق همدیگر دعای کارساز کنند، می‌گویند «خدایا هیچ مردی را شرمنده زن و بچه‌اش نکن»؛ چون عزت‌نفس یک مرد اگر جلوی خانواده‌اش بشکند، به نظرم آن مرد فرق چندانی با یک مرده متحرک ندارد. بُعد دراماتیکش برای من همین بود. یک پدر باید سعی کند اول از همه جایگاه پدری و مردانگی خودش را حفظ کند. این بازتاب‌دهنده شرایطی است که در حال حاضر با گوشت، پوست و استخوان خودمان لمسش می‌کنیم و اساسا کار فیلم همین است. برخلاف تصور عده‌ای که فکر می‌کنند فیلم فقط برای سرگرم‌کردن مردم ساخته می‌شود، من تصور نمی‌کنم این‌طور باشد. فیلم و سینما می‌تواند وجدان بیدار و آگاه جامعه باشد. می‌تواند بازتاب‌دهنده مسائل جامعه باشد و همین‌طور راهکار ارائه بدهد. اینکه صرفا طرح موضوع نکند و راهکاری هم ارائه بدهد. با از بین رفتن طبقه متوسط که به نظرم تعادل هر اجتماعی را اساسا طبقه متوسط شکل می‌دهد، جامعه به دو دسته فقیر و غنی تقسیم می‌شود. فقر در اکثریت است و اتفاقی که به لحاظ روحی و احساسی می‌افتد، از بین رفتن عزت‌نفس خانواده‌هاست. لطمه به غرور یک انسان است؛ حالا چه در قالب یک پدر و چه مادر. به‌خصوص وقتی مسئولیت یک خانواده را عهده‌دار هستیم. وجود قشر متوسط همیشه پل امیدبخشی برای قشر فرودست جامعه بود که با مقداری تلاش می‌توانند طبقه اجتماعی خودشان را حداقل به یک قشر متوسط ارتقا بدهند. بعد از آن هم با تلاش بیشتر شاید بتوانند خودشان را به قشر غنی جامعه نزدیک‌تر کنند. بنابراین طی‌کردن این راه وجود داشت. الان این راه خراب شده است و یک شکاف که چه عرض کنم، یک دره در جامعه به وجود آمده و این سبب تشکیل دوگونه اجتماع با دو گونه نگاه می‌شود؛ چون مجبورند زیر یک سقف زندگی کنند و حتما به چالش‌هایی جدی می‌خورند. کمااینکه می‌بینیم طبقه غنی فیلم «رها»، با وجود برخورداری از نعمت دارندگی و برازندگی، از نظر فکری مشکل دارند. درواقع پسر پولدار انگار از شرایط خوبی که از آن برخوردار بوده، هیچ دریافتی نداشته است؛ از اینکه چطور می‌تواند آن نعمت را به نحوی با باقی افراد جامعه تقسیم کند. حتی اگر این کار را نمی‌کند، عزمش را جزم کرده که یک خانواده را از آن که هست، بدبخت‌تر کند. این‌هم یک نگاه هشداردهنده است که البته عمومیت ندارد و همه چیز نسبی است. نمی‌توان گفت تمام طبقه غنی بی‌رحم هستند یا طبقه فقیر مظلوم‌اند. ولی مسئله این است که این دو طبقه کم‌کم به شکل بیگانه به هم نگاه می‌کنند و این بیگانه‌ها قرار است در یک کشور با هم زندگی کنند و اینها برخوردهایی با هم خواهند داشت. همین بیگانگی شاید باعث اتفاقات و حوادث تلخ و ناگواری در اجتماع شود. کمااینکه در این فیلم می‌بینید. شاید اگر آقای فرهمند ۱۵ یا ۲۰ سال پیش در دهه ۷۰ می‌خواستند فیلمی بسازند، حتما مشکل خانواده مسکن یا چیزی شبیه این بود، اما الان مشکل تبدیل به یک لپ‌تاپ شده است.

حسام فرهمند: به نکته درستی اشاره کردید. بازتابی که خود فیلم دارد، فراتر از اینکه روی مسائل جامعه‌شناختی یا روان‌شناختی دست بگذارد، تأثیر اقتصاد مریضی را که وجود دارد و گریبان این خانواده را گرفته و هرکدام‌شان به‌نوعی درگیرش هستند، نشان می‌دهد. حتی زیرلایه شخصیت‌پردازی‌ها این نمود تأثیر شرایط اقتصادی را دارد که به نوعی تداعی‌کننده شرایط موجود و بازتاب هرکدام از این شخصیت‌ها در این موقعیت است. خلاصه درباره شخصیت‌ها صحبت می‌کنم. در فیلم «رها» بُعد شخصیت‌پردازی‌ها برایم فراتر از ماجرا و قصه بود. موضوعی که با علی حسینی در موردش صحبت و کنکاش کردیم، این بود که شخصیت‌ها ملموس و واقعی به نظر برسند. مثلا توحید آدم متخصصی است؛ راهبر مترو بوده و این کار ساده‌ای نیست. این شغل نیازمند دوره آموزشی است و تسلط زیادی می‌خواهد. یا حتی کار تعمیراتی که انجام می‌دهد، چه در گذشته و چه در حال، از این راه امرار معاش می‌کند. در یک زمان و شرایط مناسب‌تری مغازه‌ای داشته و کار می‌کرده و زندگی روتینی داشته؛ یعنی آدم بی‌دست‌وپایی نیست. اما به ضرورت شرایطی که برایش اتفاق افتاده، دچار بلاتکلیفی در این شرایط شده است. بااین‌حال، تمام تلاشش را می‌کند که وضعیت خانواده را ثابت نگه دارد. حتی تلاشش برای خریدن لپ‌تاپ جالب است. با اینکه می‌داند شاید مسیر گمراه‌کننده‌ای باشد و حتی خودش اعتراف می‌کند می‌دانستم لحظه‌ای که لپ‌تاپ را خریدم از کجا آمده، ولی تلاشش را برای خرید لپ‌تاپ کرده و تلاش می‌کند خودش را به عنوان پدر خانواده ثابت کند. رها به عنوان دختری که خیلی نماد نسل امروز است، تلاشش را می‌کند با کارکردنش هزینه دانشگاهش را بدهد. از نظر من به اقتصاد خانواده کمک می‌کند. چیزی که در فیلم به آن تأکید داشتم، این بود که هیچ وقت دوربین ما از این خانه بیرون نرود. می‌خواستم تمام این آدم‌ها را نشان بدهم که در این خانه هستند. حتی سهیل هم بچه‌ای نیست که در کوچه و خیابان برای خودش بگردد. در خانه نشسته و حسرت این را می‌خورد که چه کار کنم وضعیت خانواده به لحاظ اقتصادی تغییر کند. ثریا که دغدغه خودش را می‌گوید و عنوان می‌کند که دوست دارد اقتصاد خانواده طوری مدیریت شود و سر و سامان بگیرد که در مقابل دیگران، خانواده و افراد دیگری که در جامعه با آنها در ارتباط هستند، حتی دوست دارد که به خانه آنها رفت‌وآمد دارد، آبرومند باشند. این نگاه اقتصادی در تک‌تک شخصیت‌های فیلم وجود دارد و شخصیت‌هایی که خیلی ملموس هستند و نمونه‌های عینی آن را در جامعه می‌بینیم و به نظرم شاید خودمان آن را زیسته کرده باشیم. در اصل می‌توان گفت این بحث اقتصادی شاکله اصلی فیلم است. فکر می‌کنم ارتباطی که مخاطب با این فیلم از این منظر برقرار کرده، به دلیل شرایط اقتصادی است که لمس می‌شود و مردم آن را حس می‌کنند یا حتی اگر لمس نمی‌کنند، در زندگی همسایه، کناری، فامیل و مصداق‌های عینی آن در جامعه می‌بینند و برای همین با این قصه ارتباط می‌گیرند.

آقای حسینی، به نظرم نقشی که در «رها» بازی کردید جزئیاتی دارد که فکر می‌کنم احتمالا درباره آن کنکاش کردید یا شبیه این آدم را زیاد دیدید. توحید چطور ساخته شد؟

شهاب حسینی: خوشبختی شهاب حسینی این است که خاستگاهش به طبقه متوسط جامعه برمی‌گردد. پدرم فرهنگی بود، مادرم خانه‌دار. شرایط زندگی ما همیشه به نحوی بوده که بالا و پایین‌هایی را دیدیم و تحمل کردیم و حس کردیم و از این بابت خوشحالم. بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم کاشکی پشتوانه قوی‌تری داشتم، شاید می‌توانستم کارهای بهتری انجام دهم. ولی می‌بینم پشتوانه‌ای که از آن قشر می‌آید، چقدر امروز در نزدیک‌شدن به یک‌سری از نقش‌ها به من کمک می‌کند. توحید، حجت و... آدم‌های ناشناخته‌ای برای من نیستند. آنها را در زندگی واقعی خودم دیدم و شناختم. حتی با آنها ممکن است فامیل باشم و موضوع این است که همیشه مظلومیتی در این‌جور افراد می‌بینم که همان تلاشی است که با سیلی صورت‌شان را سرخ نگه می‌دارند. آبرو برای ما ایرانی‌ها همیشه مهم بوده است و به خاطر همین می‌گوییم صورت‌مان را با سیلی سرخ نگه داریم ولی دست‌مان جلوی کسی دراز نشود و اگر مردی موفق می‌شد این کار را انجام بدهد، به خودش می‌بالید. ولی وقتی شرایط با سرعت خیره‌کننده‌ای تغییر می‌کند، دیگر حتی با سیلی هم نمی‌توان صورت را سرخ نگه داشت و گاهی آدم فکر می‌کند باید از آبرویش خرج کند و اگر کار در یک اجتماع به اینجا برسد، اصطلاحا می‌گویند از کسی که چیزی برای از دست دادن ندارد، باید ترسید. اجتماعی که به جایی برسد که چیزی برای از دست دادن نداشته باشد، می‌تواند زنگ خطر را برای هرکسی به صدا دربیاورد.

آقای فرهمند، برای شما هم به همین شکل بوده؟ فکر می‌کنم رسیدن به این شکل قصه‌گویی خیلی حسی است که در اولین تجربه سینمایی سراغ قصه‌ای که خیلی به مردم و زیست‌شان نزدیک است، بپردازید.

حسام فرهمند: بله، دقیقا؛ همان چیزی که شهاب جان گفت. بخش زیادی از آن دغدغه شخصی بود و تجربه زیستی که به این شخصیت‌ها شناخت و اشرافی داشتم و خیلی زود با محمدعلی حسینی، نویسنده، همزبان شدیم. انگار که همه این آدم‌ها برای ما ملموس بودند و حتی در پروسه‌ای که ما بازنویسی می‌کردیم و دیالوگ‌ها و صحنه‌ها را ویراستاری می‌کردیم، اغلب می‌شد که می‌گفتیم توحید چنین وجوهی دارد و چنین اتفاقی برایش افتاده و برای علی حسینی هم جالب بود. می‌گفت این چیزهایی که تأکید می‌کنی با شخصیت منطبق است و می‌تواند چنین دیالوگی بگوید. مقصودم این است که این هم‌ذات‌پنداری وجود داشت و وقتی بازیگران به جمع ما اضافه شدند، شخصیت‌ها قوام پیدا کردند. به‌ویژه توحید که این شخصیت را از دل جامعه بیرون آمده و به نمایش گذاشته شده است. نکته مهم این است که به نظرم توحید آدم شریفی است؛ یعنی آدم آبرومندی که شهاب می‌گوید کاملا در این وجه پدربودنش وجود دارد. یعنی حتی در سکانسی که از بهشت زهرا و سر خاک پدر و مادرش یک‌سری خوراکی می‌آورد، می‌بینید که اینها حتی اگر توان مالی این را ندارند که شیرینی بخرند، ولی توحید برای خانواده‌اش کم نمی‌گذارد.

شهاب حسینی: شیرینی را باید بخورند.

حسام فرهمند: توحید می‌داند نمی‌تواند با ۱۵ میلیون تومان لپ‌تاپ بخرد، ولی تمام تلاشش را می‌کند که این وسیله را بخرد. دقیقا به دلیل همان آبرومندی است. اگر ثریا به سوزن‌زدن اشاره می‌کند، برای این است که می‌خواهد اجاره‌خانه یک روز عقب نیفتد که صاحبخانه شکایت کند و آبروی خانواده برود.

شهاب حسینی: در آگاهی هم مهم‌ترین دغدغه توحید این است که جلوی در و همسایه آبروریزی نشود و فردا همسایه‌ها روی آنها چه حسابی می‌کنند. باز آبرو برایش مهم است.

حسام فرهمند: این آبرومندی است که تو را وامی‌دارد هر تلاشی بکنی. برای اینکه زندگی را سرپا نگه داری، حتی آت‌وآشغال تعمیر کنی، به امید اینکه درست شود و بتوانی گران‌تر بفروشی و اتفاق دیگری بیفتد. ولی مجموعه شرایط باعث می‌شود این اتفاق نیفتد. نکته‌ای که درباره فیلم وجود دارد، موتیفی است که در زیر لایه‌های قصه است و خیلی جزئی است و با شهاب هم درباره‌اش صحبت می‌کردیم. اینکه ما با یک‌سری وسیله خراب در فیلم روبه‌رو می‌شویم؛ قهوه‌جوش خراب است، آب‌خوری، دستگاه ام‌آرآی و مهم‌ترینش لپ‌تاپ خراب است. انگار که همه چیز یک عیبی دارد. هرچقدر هم توحید تلاش کند تا چیزی را درست کند، ولی باز یک جای کار می‌لنگد و نقصی وجود دارد که دیگر از دستش کاری برنمی‌آید. او تا حدی می‌تواند تلاشش را بکند. ولی برای من جذابیت توحید این است که دست از تلاش برنمی‌دارد. بعد از یک روز که می‌گردد و نمی‌تواند لپ‌تاپ را پیدا کند، با خودش فکر می‌کند بالاخره من شب باید با یک لپ‌تاپ به خانه برگردم و اتفاقا آدم منفعلی نیست. فردای همان روز می‌رود سر کار و می‌خواهد کار کند ولی با آدمی روبه‌رو می‌شود که احساس می‌کند آن میزان ادب و نزاکتی را که باید داشته باشد، ندارد. پس آدم بی‌عاری نیست. آدمی نیست که وا داده باشد و خانواده را رها کرده باشد و البته مقهور شرایط است که در اصل عاقبتش می‌شود اتفاقاتی که در فیلم می‌افتد و رخدادهایی که در فیلم می‌بینیم. ولی از نظر من بااین‌حال تا لحظه آخر توحید تلاش می‌کند زندگی را نگه دارد و لحظه آخر حتی آن چیزی که از دست رفته و خیلی چیز گران‌بهایی است، بااین‌حال خودش را قانع می‌کند که حداقل چیزی را نگه دارد و شهاب حسینی آن‌قدر درخشان این را بازی کرده که خیلی فراتر از فیلم‌نامه است. توحید «نمی‌گذارم» را باید خیلی قبل‌تر از این می‌گفت، ولی... .

ولی پای یک چیزی ایستاد. آن بخش فیلم نشان می‌دهد این خانواده هنوز برایش چیزهایی اهمیت دارد. با اینکه چیزهایی را از دست داده است.

شهاب حسینی: یک چیزی که باید حواس‌مان به آن باشد، این است که حسام عزیز اشاره کرد که با آقای حسینی نشستید و ارتباط‌شان برقرار شد و دغدغه هر دو آنها یکی بود. وقتی فیلم‌نامه را به منِ بازیگر دادند، همین اتفاق افتاد. درد مشترک آدم‌ها را به هم نزدیک‌تر می‌کند و جالب است که دوست دارم این را بگویم کسانی که نسبت به ایجاد درد در جامعه مشغول‌اند یا خودشان از ایجادکنندگان این درد هستند یا بی‌تفاوت هستند، باید این را به یاد داشته باشند که این درد مشترک آدم‌ها را به هم نزدیک‌تر می‌کند. یعنی اساسا چیزی نیست که در برابر آن بتوان بی‌تفاوت بود یا از کنارش بی‌تفاوت گذشت. مثلا رسول علیزاده به عنوان طراح صحنه با چنان عشقی کار می‌کرد، تو گویی ما داستان یکی از نزدیکان این آدم را می‌سازیم. آقای روزبه رایگا، مدیر فیلمبرداری، پشت دوربین همین‌طور بود. من با فیلمبرداران زیادی کار کردم و تکنیک بیشتر برای آنها اهمیت دارد، ولی کار از جنبه تکنیکی گذشته بود و روزبه رایگا از جنبه حسی با فیلم درگیر شده بود و همین‌طور بچه‌های دیگر و باید بابت این موضوع به حسام فرهمند عزیز تبریک گفت.

حسام فرهمند: چیزی که شهاب اشاره کرد، جالب است. من در حدی که بعد از پایان فیلم عکس‌العمل‌ها را می‌دیدم یا با مردم حرف می‌زدم، متوجه شدم این درد مشترک و این هم‌بغض‌بودن چقدر فراگیر است. حتی یک نفر به من گفت: «چرا راهکار نمی‌دهی؟»، گفتم: «من نباید راهکار بدهم. من دردی را عنوان می‌کنم». دم در سالن سینما زمان جشنواره، عده‌ای گریه‌کنان از سالن بیرون می‌آمدند و احساس کردم دم مسجد ایستاده‌ام و باید تسلیت بگویم. قصه مردم با ما این بود که ما را هم در غم خودتان شریک بدانید، ما همدردیم. ما هم این درد مشترک را داریم و این هم‌بغض‌بودن و همدردبودن، این زنجیره را تشکیل می‌دهد و ارتباط شکل می‌گیرد. فکر می‌کنم در تمام عوامل فیلم و مخاطبان، این هم‌ذات‌پنداری وجود دارد. درباره رسول علیزاده، طراح صحنه فیلم، خاطرم هست یک شب ساعت سه، چهار صبح بود که دستیار تدارکات را بیدار کرده بود و رفته بودند سر لوکیشن؛ چراکه من سر شب با او درباره رنگ دیوار خانه توحید حرف زده بودم و این‌قدر درباره این فیلم دغدغه‌مند بود که ساعت چهار صبح رفته بود دیوار را رنگ زده بود. وقتی من هشت صبح در لوکیشن بودم، دیدم یک اتاق را کامل رنگ زده. این اتفاق مرسومی نیست. باید این احساس تعلق وجود داشته باشد. خیلی از صحنه‌های فیلم برای مخاطب تلخ است و بغض می‌کند. ما در سر صحنه این اتفاق را داشتیم. به‌ظاهر کار حرفه‌ای خودمان را انجام می‌دادیم، ولی پسِ ماجرا اتفاق دیگری بود. خاطرم هست یک روز روزبه رایگا گفت: «کار تمام شد، برویم کافه‌ای کمی حرف بزنیم». یعنی آن فضا و حس‌وحال کاملا روی او تأثیر گذاشته بود و فکر می‌کرد باید فضایی عوض کنیم و درباره این اتفاق‌هایی که به لحاظ حسی، نه کاری می‌افتد، حرف بزنیم. یک نکته دیگر هم هست: ما به حس همدیگر خیلی اعتماد کردیم. من فقط پشت مانیتور چیزی که می‌دیدم، اگر حس می‌کردم درست است، به هیچ چیز دیگری فکر نمی‌کردم و به حس شهاب هم اعتماد می‌کردم. می‌خواهم به اینجا برسم که درد مشترک به حس مشترک رسید و نتیجه فیلمی شد که مخاطب می‌تواند با آن هم‌ذات‌پنداری کند و با آن همراه باشد و دقیقا فیلمی است که از دل مردم می‌آید.

شهاب حسینی: چیزی که از دل برمی‌آید، لاجرم بر دل می‌نشیند.

واقعا می‌توان گفت «رها» فیلم تلخی نیست؛ فیلم درد است.

شهاب حسینی: ببینیم چه کار کردیم که واقعیت یا حقیقت تلخ است. چه کسی می‌گوید حقیقت تلخ است؟ حقیقت خیلی هم می‌تواند شیرین باشد. تلقی‌های ما از حقیقت می‌تواند تلخ باشد یا رویکرد ما در زندگی می‌تواند به نحوی باشد که وقتی حقیقت در تضاد با منافع شخصی و موجودیت ما قرار می‌گیرد، تلخ است. این واقعیت‌های روز جامعه ماست و امیدوارم روزی بیاید که وقتی می‌خواهیم درباره واقعیت‌های روز جامعه صحبت کنیم و فیلم بسازیم، فیلم‌های شاد بسازیم.

عکس: ایران انتظام

یک نکته جالب در فیلم «رها» وجود دارد؛ اینکه از همان دقایق اول این حس را در مخاطب ایجاد می‌کند که این پدر و دختر چه ارتباط عمیقی با هم دارند. حس پدرانه به‌خوبی در فیلم جاری است. فکر می‌کنم باید برگردیم به صحبت‌های ابتدایی شما آقای حسینی که این حس پدرانه را در فیلم جاری کردید.

شهاب حسینی: طبیعی است. من دو جوان نسل Z دارم. به هر حال با آنها در ارتباط هستم و واقعا هم حسم نسبت به آرمان و ضحا یک حس پدرانه بود؛ چراکه تقریبا هم‌سن‌وسال فرزندان من هستند. نمی‌شود چیزی به باور خود آدم نرسد و بتوان آن را به باور مخاطب رساند. اول باید آن عشق را خودمان تجربه می‌کردیم. الزامی هم نیست که بستگی خاص خونی یا چیزی به این شکل وجود داشته باشد؛ مهر و عشق حد و مرز نمی‌شناسد. کمااینکه خانم غزل شاکری عزیز هم با حضورشان چنان غنایی به آن مادر و همسر خانه بخشیدند که ما لازم نبود تلاش کنیم خودمان را مثل یک خانواده ببینیم. ما یک خانواده شده بودیم.

حسام فرهمند: من در تأیید این حرف باید بگویم خانم غزل شاکری حضور درخشانی در فیلم داشتند. ما خیلی ثریا را نمی‌شناختیم. احساس کردیم که نسبت به شخصیت ثریا خیلی تکلیف‌مان معلوم نیست. وجوه دراماتیکش را در قصه داشت، ولی به لحاظ حسی خیلی به او نزدیک نبودیم. وقتی خانم شاکری لطف کردند با شرایط خاصی که داشتند، آمدند و رنگ و بویی به این شخصیت دادند که زندگی، زنانگی و مادربودن در این نقش مشخص است. در ادامه موضوع خانواده خاطرم هست که من فضای قصه را طوری گرفتم که بر اساس روند قصه پیش برویم. به‌خصوص اصل اتفاقات احساسی که در خانه توحید رخ می‌دهد و مرحله به مرحله جلو رفتیم برای اینکه این حس و حال جریان داشته باشد. در صحنه‌ای که خانواده مورد هجوم قرار می‌گیرند، بدون اینکه هیچ تمرین یا صحبتی کرده باشیم، داشتیم فضا را می‌ساختیم و میزانسن کلی را می‌دادیم. ناخودآگاه شهاب شروع کرد یک حالت حمایتگرانه از این خانواده انجام داد که عکس این پلان را در پوستر فیلم می‌بینید. قطعا شهاب درباره آن فکر کرده بود.

شهاب حسینی: اتفاقا خیلی غریزی است؛ چون پدر هستم شاید غریزی است.

حسام فرهمند: واکنش شهاب خیلی عجیب بود. وقتی این پلان راگرفتیم، تمام اعضای این خانواده به لحاظ فشار روحی که به آنها وارد شده بود و هجومی که اتفاق افتاده بود که انگار حریم این خانه به نوعی مورد حمله قرار گرفته، هرکدام گوشه‌ای در خانه خوابیدند. ما یک ساعت پلان‌های دیگر می‌گرفتیم و آنها به دلیل فشار آن پلان به لحاظ حسی خسته بودند. ارتباط این خانواده این‌قدر شکل گرفته بود که تأثیرش را در چنین صحنه‌هایی می‌دیدیم و از وقتی شخصیتی از این خانه کنار گذاشته شد، نمودش را کاملا در فضای حسی همه اعضای گروه می‌دیدیم. قبل از آن اتفاق همگی می‌گفتیم و می‌خندیدیم. بعد از آن، رابطه و نوع فضایی که حتی سر صحنه وجود داشت، کاملا تغییر کرد. بدون اغراق می‌گویم من خیلی وقت‌ها به توحید فکر می‌کنم که الان کجاست؟

شهاب حسینی: جالب است میزان درگیری حسی رسول علیزاده، طراح صحنه، با کار در این حد بود که در یک لوکیشن به بدقلقی خورده بودیم. صبح متوجه شدیم از لوکیشن سروصدا می‌آید. رسول علیزاده در آشپزخانه در حال آماده‌سازی صحنه بود و صاحب لوکیشن غر می‌زد که چرا به خانه من آسیب زدید؟ آقای علیزاده به صاحب لوکیشن گفته بود که از لوکیشن من برو بیرون! و به صاحبخانه برخورده بود که من را از خانه خودم بیرون می‌اندازی؟ این‌قدر همه چیز برای کل گروه مهم بود. نکته دیگری که وجود دارد، این است که بازیگر میزان انرژی که هر روز با خودش سر صحنه می‌آورد، اصلا در ظرف خاصی نمی‌گنجد و واحد اندازه‌گیری خاصی ندارد. از صبح که بیدار می‌شود چیزی را با خودش حمل می‌کند و مجبور است مثل یک حباب کف دستش آن را نگه دارد و جایی که لازم است از آن استفاده کند. وقتی بازیگر سر صحنه حاضر می‌شود و می‌بیند همه چیز هنوز راه نیفتاده و تکلیف معلوم نیست، دکوپاژ خاصی وجود ندارد و دوربین را هر جایی که لازم است کاشتند و می‌گیرند و یک‌سری راش تولید می‌کنند و می‌برند سر میز تدوین و آنجا آن را سر هم می‌کنند، در این شرایط حفظ آن انرژی از سمت بازیگر خیلی سخت می‌شود. خوشبختی یک بازیگر این است که با کارگردانی کار کند که مثل یک سازه ماندگار با کارش برخورد می‌کند. سینما و معماری از این جهت به هم خیلی نزدیک هستند؛ چون محصول هر دو ماندگار است و همان‌طور که معماری نقشه و محاسبات خودش را می‌خواهد، سینما هم به همین شکل است. با برخی کارگردان‌ها کار می‌کنیم که کار برای بازیگر بهشت برین می‌شود، مثل کارکردن با حسام فرهمند. این فیلم در ۳۷ جلسه فیلمبرداری شد و اگر مدیریتی که از آقای فرهمند دیدم نبود، زمان بیشتری درگیر کار بودیم. او به عنوان یک کارگردان شعورمند از سطح انرژی بازیگرانش مراقبت می‌کرد. بعضی از کارگردان‌ها اصلا به این توجه ندارند، ولی او مثل حساب بانکی با انرژی ما برخورد می‌کرد. خیلی جاها یک برداشت می‌گرفتیم، می‌گفت من خوب بودم و خوشبختی بازیگر این است که به کارگردانش بگوید اگر برای تو خوب بود، برای منم خوب بود و به‌جز این روش هم به نظر من به این خوبی این کار ساخته نمی‌شد. قابل توجه خیلی از عزیزان و همکاران گرامی که در فیلم «رها» فیلم‌نامه حکم کتاب را برای همه ما داشت و در نهایت همه به این فیلم‌نامه باید ایمان می‌آوردیم. این راز و رمزی بود که توانستیم فیلم را در کوتاه‌ترین مدت بسازیم و حتی شاید این را آقای خانی، تهیه‌کننده فیلم، باید بگوید که تصور نمی‌کنم هزینه این فیلم حتی به نصف یک فیلم سینمایی خیلی معمولی رسیده باشد و دلیلش هم همین مدیریت درست است. اساسا خوشبختی یک بازیگر این است که با فیلم‌سازی کار کند که سینما ابزار بیان تفکرش است. به نظرم شأن فیلم‌ساز از کارگردانی بالاتر است. من هم این فیلم‌نامه را برآمده از دغدغه‌های تفکری خالقان آن دیدم؛ چه در نویسنده و چه در کارگردان. وقتی شما می‌بینید یک نفر با اعتقاد کاری را انجام می‌دهد، طبیعتا باید تمام توان خودتان را بگذارید. یعنی اگر میزان باور من به این فیلم مثلا نسبت به حسام ۱۰ درصد هم پایین‌تر باشد، حدفاصل این ۱۰ درصد را تا پایان حفظ می‌کنم و اجازه نمی‌دهم از آن کمتر شود. درست مثل این است که از کنار کسی رد می‌شوید، می‌بینید دستاش را در جیب کرده و به اطراف نگاه می‌کند. به او می‌گویید آیا چیزی گم کرده است؟ جواب او مثبت است و در نهایت به او می‌گویید خب ان‌شاءالله پیدا می‌شود و رد می‌شوید. ولی ممکن است با کسی برخورد کنید به عنوان کارگردان که چیزی را گم کرده، اما زیر میز و فرش را با دقت می‌گردد. از او هم این سؤال را می‌پرسید و جواب او این است که دنبال یک چیز ریز می‌گردد و من هم سعی می‌کنم کمک کنم که دوتایی دنبالش بگردیم. مقصودم این است برای حسام فرهمند این فیلم حیثیتی و جدی بود و بعد من هم به او ایمان آوردم و هم‌مسیر شدیم. از حسام حرف زدم یک یادی هم از اصغر فرهادی بکنم که در کارهای آقای فرهادی هم همین حس را همیشه داشتم. ایشان هم کاری می‌کند که دغدغه کار به شما منتقل می‌شود و او هم متفکری است که فیلم‌سازی برایش فقط یک وسیله است.

حسام فرهمند: نکته مهمی در ارتباط کاری من با شهاب وجود داشت و خیلی جذاب بود، این بود که من به لحاظ تجربه دستیاری در سینما، بازیگران زیادی دیدم و آنها را می‌شناختم و کار کرده بودم. تقریبا از سال ۱۳۷۴ که دستیار کیومرث پوراحمد در فیلم «خواهران غریب» بودم. به هر حال به واسطه شغلم بازیگران زیادی را دیدم و اگر مدتی از فضای سینما دور بودم، ولی آن را رصد می‌کردم و یک نکته حیرت‌انگیز برایم این بود که وقتی کار شروع و قرار شد وارد مراحل اجرائی شویم، در تمام این مدت این احساس را نداشتم که شهاب حسینی است و حالا من با شهاب حسینی کار می‌کنم.

مقصودم این است که واقعا سر خیلی از پلان‌ها، شهاب فراتر از چیزی بود که من فکر می‌کردم. من کسی نیستم که بخواهم کامنتی روی بازی او بگذارم، ولی به نظرم شهاب نابغه بازیگری است و آن‌قدر درست پیش می‌رود که عاجزم از اینکه کامنتی روی بازی او بگذارم. ولی نکته مهم این بود که شهاب حسینی کاری کرد که من فراموش کردم شهاب حسینی است. رابطه ما تبدیل شد به یک رابطه دوستانه و این افتخار را شهاب به من داد که کنارش بایستم و با هم مثل دو دوست کار کنیم، فارغ از اینکه چه عنوان و سمتی داریم و این به نظرم بزرگ‌ترین نعمتی است که یک کارگردان می‌تواند نصیبش شود که یک بازیگر درخشان، ارتباط صمیمانه‌ای با او داشته باشد و بتوانند کار را پیش ببرند و به نتیجه برسانند. فکر می‌کنم ماحصل صحبت‌هایی که با هم کردیم، توحیدی که الان می‌بینید، زاده فضای ذهنی من و شهاب حسینی است. تجربه زیستی من با شهاب حسینی است. این رابطه برای من یک کشف و شهودی بود و فارغ از خروجی کار، لذتی که بابت کارکردن با یک بازیگر درخشان و درجه‌یک باید نصیبم می‌شد، اتفاق افتاد.

آقای حسینی، در ادامه صحبت‌های آقای فرهمند، یک نکته جذاب در کارنامه شهاب حسینی دیده می‌شود و آن کارکردن و اعتمادکردن به کارگردان‌های جوان و کاراولی است. مثل فیلم «برادرم خسرو» که اتفاق ویژه‌ای بود. اینجا هم با حسام فرهمند که تجربه‌اش در سینما زیاد است، اما «رها» اولین فیلم بلند اوست، همکاری کردید و این ویژگی کارنامه شماست.

شهاب حسینی: من هم انصافا نتیجه خوب گرفتم؛ چون با آدم‌های درجه‌یکی کار کردم و آنها به من لطف کردند، اعتماد کردند و کار کردند. آنها در تلاش بودند اولین ثمره مهم زندگی‌شان را رقم بزنند و طبیعتا ماجرا برای آنها حیاتی‌تر از من بوده است. بنابراین قدر این موقعیت را می‌دانم. متوجهم که شریک می‌شوم با حس و حال آنها در تبلور یک ایده تازه و اساسا با مولود جدید. اگر بتوانم در خواص ژنتیکی آن مولود تأثیری بگذارم، این برای من خیلی ارزشمند است. بچه‌هایی که کار اولشان است، به من لطف می‌کنند، اعتماد می‌کنند و نمی‌ترسند از اینکه با حضورم ممکن است لطمه‌ای به کارشان وارد شود و این برایم ارزشمند است.

درباره اتفاقاتی که به بعد از جشنواره فیلم فجر افتاد صحبت کنیم. شما بعد از اختتامیه متنی را منتشر کردید که تعبیرها و سوءتفاهم‌هایی از صحبت‌های شما شد. کمی درباره این متن صحبت کنید.

شهاب حسینی: جشنواره فجر اساسا از زمانی که شکل گرفته یک جشنواره با رویکردهای سیاسی بوده است. منتها غلظت این رویکرد سیاسی به مرور بیشتر شده است. اشکالی هم ندارد، بالاخره دولتی تصمیم می‌گیرد که منویات خودش را در قالب برگزاری یک جشنواره بیاورد. ولی در دهه ۶۰ ما با حضور افرادی مثل داریوش مهرجویی فقید، کیومرث پوراحمد، بهرام بیضایی و ناصر تقوایی که اسامی بزرگی بودند، روبه‌رو بودیم. این چهره‌ها در دوره‌هایی در جشنواره فجر حضور فعال و مؤثر داشتند و سیاست‌زدگی در آن دوران شاید غلظتش این‌قدر نبود که به نوعی مصالح مد نظر قرار بگیرد. در همین جشنواره فیلم فجر، سه دوره نامزد نقش مکمل مرد بودم، یک دیپلم افتخار و یک سیمرغ گرفتم. به عنوان تهیه‌کننده در بخش جنبی در جشنواره حضور داشتم. به عنوان داور حضور داشتم.

اساسا با برگزاری جشنواره با هر شکلش من هیچ نوع مخالفتی ندارم، چون فیلم ساخته می‌شود که دیده شود و هر جایی که شرایط ارائه و دیده‌شدن یک فیلم وجود دارد، برای فیلم می‌تواند فرصت مغتنمی باشد. بعید می‌دانم فیلم‌سازی حاضر نباشد فیلمش را به جشنواره‌ای بفرستد. مثل این است که بگویند تیم ملی فوتبال ما نباید در هیچ بازی ملی شرکت کند، یا هیچ‌کس نباید در المپیاد ملی شرکت کند. آوردگاه حرفه ما هم اساسا همین جشنواره‌هایی است که برگزار می‌شود. قدمت و تاریخچه جشنواره فجر هم نشان می‌دهد که همواره جشنواره حائز اهمیتی بوده و از آن فیلم‌سازان بزرگی آمدند و راه ورود خوبی بوده است. از طرف دیگر سیاست‌های کلی فیلم‌هایی که سال آینده قرار است اکران شوند، سرنوشت فیلم‌ها در جشنواره فجر رقم می‌خورد و اساسا فیلم‌هایی که در جشنواره شرکت می‌کنند، وضعیت اکران‌شان روشن‌تر از فیلم‌هایی است که در جشنواره شرکت نمی‌کنند. مثل کسانی که می‌توانند شناسنامه بگیرند و افرادی که نمی‌توانند. زندگی آنهایی که نمی‌توانند شناسنامه بگیرند، به مراتب کمی سخت‌تر است. این کلیت ماهیت جشنواره فجر است. دوره‌ای که به عنوان بازیگر در آن حضور داشتم، دخالتی در اینکه فیلم به جشنواره برود یا نرود، نداشتم. فیلم به جشنواره می‌رفت و من هم به عنوان بازیگرش دعوت می‌شدم. ولی از جایی که به عنوان تهیه‌کننده در بخش جنبی جشنواره حضور پیدا کردم، علاقه‌مند بودم فیلمم دیده شود. حداقل به دلیل اینکه کسانی که در فیلم سرمایه‌گذاری کردند، حداقل محصول را ببینند و متوجه شوند این محصول با این کیفیت تولید شده یا در جایی که به عنوان داور شرکت کردم، ماحصل داوری آن سال را در بازی درخشان امین حیایی در فیلم «برف آخر» می‌بینید. همین‌طور در بازی نادر سلیمانی در فیلم «ضد» وقتی جایزه فیلمبرداری را آرمان فیاض می‌گیرد، شما نمود کار او را می‌بینید. رفتیم که به نوعی در برابر هر نوع مصلحت‌اندیشی مقاومت کنیم. مسئله من ارتباطی به داوران نداشت که با دو بزرگوار آقایان کمال تبریزی و علیرضا رئیسیان افتخار همکاری هم داشتم. مسئله من غلظت سیاست‌زدگی در جشنواره‌ای بود که به نوع دیگرش را در جشنواره فیلم کوتاه تهران شاهد بودم و شکل دیگرش را در جشنواره فیلم فجر دیدم. من به جوایز کاری ندارم. به همه کسانی که جایزه گرفتند هم تبریک عرض می‌کنم و برای آنها آرزوی موفقیت می‌کنم. اما یک جایزه را واقعا نمی‌توانم بپذیرم و آن جایزه مردمی بود. به دلیل اینکه مشخصا بنا به شواهد فیلمی که جایزه مردمی را گرفت، حتی سانس‌های خودش را پر نکرده بود، چه برسد به سانس فوق‌العاده. درحالی‌که فیلم «رها» سانس‌های فوق‌العاده متعدد داشت. هدف صحبتم افکاری است که تصور می‌کنند با اعمال نفوذ و سلیقه به این شکل می‌توانند سیاست‌هایی را در جشنواره جاری کنند و آن را به قبول جامعه هم برسانند. من فکر نمی‌کنم این اتفاق بیفتد، بنابراین وقتی جایی در یادداشتم می‌گویم که ما به آن شادمانی‌های گذرای شما نیازی نداریم. همین الان هم می‌گوییم که هدف ما به شهادت پروردگار بزرگ اصلا حضور در جشنواره نبود. جالب است حسام فرهمند که اصلا به حضور در جشنواره خارجی فکر می‌کرد. من اصرار کردم که مهم است که فیلم اول در ایران و مملکت خودت دیده شود و گام اول را اینجا برداریم.

حسام فرهمند: کاملا بجا و درست هم بود؛ چون عکس‌العملی که از مردم گرفتم فوق‌العاده بود. چون از اول می‌خواستم فیلمی بسازم که مردم ببینند و مردم درباره‌اش نظر بدهند و من فکر می‌کردم شاید این اتفاق نیفتد و دچار همین مدل سیاست‌زدگی در جشنواره شوم و فیلم نتواند درست نمایش داده شود و شهاب این اطمینان را به من داد که خیالت راحت باشد. بگذار فیلم همین‌جا دیده شود و اثرگذاری خودش را داشته باشد و من هم راضی هستم از اتفاقی که افتاده؛ چون فکر می‌کنم ما از مردم جایزه را گرفتیم. البته هنوز مشخص نیست جایزه مردمی با چه شکل و شمایلی اهدا شد و چه اتفاقی برایش افتاد. دنبال جایزه نبودیم ولی دوست داشتیم این انصاف درموردش اتفاق بیفتد.

شهاب حسینی: به نظرم رتبه دوم جایزه مردمی را هم در رودربایستی به ما دادند.

حسام فرهمند: نکته مهم این است، من که کنار شهاب در اختتامیه نشسته بودم و می‌دانم بابت حسی که به فیلم داشت، در اختتامیه حضور پیدا کرد. جایزه اصلا دغدغه یا درگیری شهاب نیست. این‌قدر که شهاب شوروشوق برای جایزه مردمی داشت، برای هیچ جایزه دیگری نداشت و درگیرش نبود. تا آخرش ماند که تکلیف این جایزه مشخص شود و اتفاق نیفتاد. این دلخوری طبیعی است. پس حتما ماجرایی هست که داوران هم اعتقاد دارند جایزه مردمی دیگر اعتبارش را از دست داده است.

شهاب حسینی: غصه این است که ماهیت فرهنگی، هنری و سینمایی جشنواره کاملا زیر سؤال است. بابت همین نگاه‌های سیاسی که به ماجرا وارد می‌شود و تصور می‌شود که آوردگاه جشنواره هم باید فضایی برای تبلیغات سیاسی باشد. حداقل پیشنهادم این است اگر روال این است، در مجموعه‌های متفاوت فیلم‌ها داوری شوند. چطور می‌شود فیلمی که میلیاردها پول صرف ساختش شده است، با فیلمی که با ۱۵ میلیارد ساخته شده، یک جا داوری شوند؟ مثل کشتی‌گیری که با ۶۰ کیلو وزن به مصاف کشتی‌گیر ۱۲۰کیلویی برود. آیا واقعا انصاف است؟ و این موضوع آدم را ناراحت می‌کند؛ چراکه انصافا خود پدیده جشنواره فیلم فجر جالب است. به هر حال ما در دوره‌ای که نوجوان بودیم و خیلی روزهای درخشانی در زندگی‌مان نداشتیم، در طی سال تنها امیدمان همین بهمن‌ماه و جشنواره و صف‌های طولانی و معاشرت‌ها بود. تنها وقتی بود که می‌توانستیم از خانواده اجازه بگیریم تا چهار صبح بیرون بمانیم و فیلم می‌دیدیم و چه فیلم‌هایی می‌دیدیم. آن زمان فیلم‌های خارجی خوبی هم اکران می‌شد و فضای نشاط اجتماعی بود. الان آیا این فضا در جشنواره فیلم فجر وجود دارد؟ آیا دوباره شاهد آن جوش‌وخروش اجتماعی هستیم؟ خیر! به دلیل اینکه جشنواره رنگ‌وبوی سابق را ندارد. جشنواره کاملا تبدیل به یک جشنواره سیاسی شده است. اساسا در جشنواره‌ها یک هیئت داوری وجود دارد و یک تعداد فیلم به جشنواره ارائه می‌شوند و فیلم‌هایی هم بنا به ملاحظاتی ساخته می‌شوند و درصدد ابراز وفاداری و ابراز ارادت هم ساخته می‌شوند، به خاطر منویاتی که مد نظر است. انصافا اگر فیلمی به لحاظ تکنیکی دارای خلاقیت باشد، چرا نباید انتخاب شود؟ ولی همان فیلم‌هایی که در هیئت داوری رأی نمی‌آورد؛ بعد به صورت خویش‌فرما از طرف یک‌سری نهادها و ارگان‌های غیرمرتبط، تشویق‌ها و تقدیرهایی از آنها به عمل می‌آید. دلیلش چیست؟ اصلا بنابه هر دلیلی حضور یک فیلم را در جشنواره نباید ممنوع کرد. فیلم محل رشد و نمو همان جشنواره‌هاست. در همه دنیا هم به همین شکل است. به نظرم یکی از مشکلات اصلی در بخشی از جشنواره است که دیده نمی‌شود و به نظرم بیشتر مشکلاتی که به وجود می‌آید، از آن بخش نشئت می‌گیرد و آن هیئت انتخاب است. در جشنواره‌ای که من داور بودم، از ۲۴ فیلمی که وجود داشت، ۱۴ فیلم واقعا بی‌دلیل به بخش مسابقه آمده بودند. روزی که خواستیم درباره فیلم‌ها صحبت کنیم، من اسم ۱۰ فیلم را نوشتم و گفتم فقط درباره این ۱۰ فیلم می‌توانم نظر بدهم. آن ۱۴ تا اصلا در شرایطی نیستند که نظر بدهم. خوب حق ۱۴ تا فیلمی که می‌توانست به‌جای آن تعدادی که انتخاب شد، به جشنواره بیایند، ضایع شد. فیلم‌هایی که شاید می‌توانست رقابت را تنگاتنگ‌تر و جذاب‌تر کند. حالا براساس مناسبات و رفتارها و جان من و تلفن و این صحبت‌ها، تا ۱۴ فیلم از هیئت انتخاب به دست هیئت داوری می‌رسد و هیئت داوران هم موظف می‌شوند همان فیلم‌ها را قضاوت کنند. اگر این‌جوری است، ما هم باید تکلیف‌مان را مشخص کنیم که آیا نگاه جشنواره فجر آرتیستی است، ملی است یا سیاسی؟ چون ملغمه اینها کنار هم جواب‌گو نیست. اگر قرار است آرتیستی باشد، هیئت انتخابش از هیئت داوری آن مهم‌تر است. اصلا و اساسا جشنواره هیئت انتخابش از داوری مهم‌تر است. واقعا هیئت انتخابی که بتوانند شجاعانه پای نظرات‌شان بایستند. مهم هم نیست چقدر پول صرف ساخت فیلمی شده است. اگر خوب نیست، واقعا چرا باید بپذیریم؟ این ماجرایی است که به نظر من جشنواره همیشه از آن لطمه خورده است. امسال اگر از ۳۲ تا فیلم، ۲۵ فیلم خوب بود، احساس می‌کردیم جشنواره در حال تغییر است و رویکرد درستی دارد، ولی وقتی می‌بینیم که تعداد زیادی فیلم فاقد کیفیت هستند، باز کیفیت جشنواره زیر سؤال می‌رود.

آقای فرهمند، فکر می‌کنم در نوشته بسیاری از منتقدان متوجه این موضوع شدید که به پایان‌بندی فیلم نقدهایی شده است. اینکه فیلم در جایی که انتظارش می‌رود، تمام نمی‌شود. پاسخ شما به این نقد چیست؟

حسام فرهمند: من تعمدا این روال را برای یک‌سوم آخر فیلم در نظر گرفتم. به لحاظ روند داستانی که در فیلم‌نامه وجود داشت و به لحاظ جنس و نوع کارگردانی این تعمد را داشتم که تکلیف شخصیت‌های فیلم را مشخص کنم و واضح نشان بدهم چه اتفاقی برای آنها افتاده است و چه مسیری را طی خواهند کرد و در نهایت فیلم را به یک نتیجه‌گیری برسانم. بله، در مونتاژ می‌شد همه آنها را حذف کرد و شکل دیگری به آن داد. ولی واقعیت این است که من دنبال یک بیان و لحن جدید در این پرداخت بودم. دیگران می‌توانند نقد داشته باشند، ولی چیزی نبوده که من درباره‌اش ناآگاه باشم و بگویم که متوجه این موضوع نبودم. اتفاقا درموردش عمد داشتم و همچنان هم پای آن ایستاده‌ام و به نظرم اتفاق اشتباهی نیست. من ترجیح دادم این روال در پرداخت و در پایان قصه شکل بگیرد و به این شکل پیش برود. چون اساسا نوع برخوردی که با فیلم «رها» می‌شود، نباید به‌مثابه یک فیلم کلاسیک باشد. چون به نظرم «رها» لحن و بیان خودش را دارد. همان‌طور که ساختاری را در لحن و پردازش خودش مشخص کرده، این را هم حداقل می‌تواند داشته باشد که پایان فیلم و در شکل‌دادن به نقطه‌های پایانی فیلم هم این لحن را رعایت کند و من این را چیزی جداافتاده از کلیت فیلم نمی‌دانم. به خاطر همین محکم پای آن ایستادم و از نظر من درست بوده است و باید اتفاق می‌افتاد.

شهاب حسینی: البته من هم چیزی اضافه کنم. اینکه نقد سلیقه‌ای خیلی وارد نیست. اگر به حسام درباره پایان فیلمش انتقاد دارم، حسام هم می‌تواند بگوید شهاب فیلمت را بساز و آخرش قصه را طور دیگری تمام کن. مثل این است که فرزندی متولد شود و بگوییم کاش گوش‌ها و دماغش کوچک‌تر بود. مولود، مولود است و پایان فیلم خودش را باید با تصمیم خودش روایت می‌کرد. به نظرم فیلم دو خاصیت دارد: یا تأثیرگذار هست یا نیست. اصلا ربطی هم به اینکه چقدر خدم و حشم و پول پشت آن هست، ندارد. تنها به یک چیز ربط دارد و آن نیت فیلم‌ساز است و نیت حسام فرهمند درست بود. ما متوجه نیت درستش شدیم و همکاری کردیم و سعی کردیم نیت درست خودمان را با نیت درست او هماهنگ کنیم و در نهایت محصول چیزی است که می‌بینید. اگر تأثیر می‌گذارد، به دلیل نیتی است که از ابتدا بوده و اگر تأثیر نمی‌گذارد، جایی در ما غل‌وغشی وجود داشته که باید بگردیم آن را پیدا کنیم.

اساسا با برگزاری جشنواره با هر شکلش من هیچ نوع مخالفتی ندارم؛ چون فیلم ساخته می‌شود که دیده شود و هر جایی که شرایط ارائه و دیده‌شدن یک فیلم وجود دارد، برای فیلم می‌تواند فرصت مغتنمی باشد. بعید می‌دانم فیلم‌سازی حاضر نباشد فیلمش را به جشنواره‌ای بفرستد. مثل این است که بگویند تیم ملی فوتبال ما نباید در هیچ بازی ملی شرکت کند. یا هیچ‌کس نباید در المپیاد ملی شرکت کند. آوردگاه حرفه ما هم اساسا همین جشنواره‌هایی است که برگزار می‌شود

نکته مهم این است، من که کنار شهاب در اختتامیه نشسته بودم و می‌دانم بابت حسی که به فیلم داشت، در اختتامیه حضور پیدا کرد. جایزه اصلا دغدغه یا درگیری شهاب نیست. این‌قدر که شهاب شوروشوق برای جایزه مردمی داشت، برای هیچ جایزه دیگری نداشت و درگیرش نبود. تا آخرش ماند که تکلیف این جایزه مشخص شود و اتفاق نیفتاد. این دلخوری طبیعی است. پس حتما ماجرایی هست که داوران هم اعتقاد دارند جایزه مردمی دیگر اعتبارش را از دست داده است